



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مقدمه‌ای در باب هژمونی و الزام‌های دستیابی به آن

حشمت محسنی



بهمن ۱۴۰۰

بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم^(۱) چگونه می‌تواند استقلال جنبش‌های اجتماعی را در مبارزه با این یا آن شکل از ستم به‌عنوان نمونه ستم جنسی، ستم طبقاتی، مذهبی... به رسمیت بشناسد، در جهت توان‌مندسازی آن‌ها بکوشد و هم‌زمان با آن‌ها، نه از فراز سر آن‌ها، در راستای اهداف مشترک مبارزه کند و زمینه‌گذار به سوسیالیسم را فراهم سازد. مبارزه برای دموکراسی علیه استبداد سیاسی و مبارزه علیه استبداد سرمایه به طور موازی و هم‌زمان اگرچه با ضرب‌آهنگ کند و بطئی، تا حد معینی امری پذیرفته شده است، اما معمای انقلاب ایران در نسبت و رابطه این دو سنخ مبارزه و تشریح الزامات نظری و عملی آن نهفته است کاری که جنبش چپ سخت به آن نیاز دارد و به یک معنا هویت مشخص آن را در جامعه ما روشن می‌سازد. به سخن دیگر، پرسش بنیادین در عرصه‌ی سیاسی ما به‌عنوان یک نیروی سوسیالیست این است که چگونه می‌توانیم از یک سو، در مبارزات جنبش‌های سیاسی مشخص مداخله کنیم بدون اینکه در کادر وضع موجود بیتوته کنیم و تسلیم هژمونی ایدئولوژی بورژوازی شویم؛ و از دیگر سو، به درک جزمی از اصول و فرقه‌گرایی در نعلطیم؟ و اسباب هژمونی جنبش کارگری را فراهم کنیم و گذار به سوسیالیسم را از متن پیکار برای دموکراسی سازمان دهیم؟ نوشتار حاضر می‌کوشد منطق و الزامات دستیابی به هژمونی را مورد تاکید قرار دهد، الزام‌های دستیابی به آن را در شرایط مشخص ما برشمارد، و طرحی را برای نبرد هژمونیک با مخالفان سیاسی ما ارائه کند.

منطق هژمونی و الزامات دستیابی به آن

هژمونی مقدماتاً بحثی است ناظر بر سوژه‌ی تغییر، یا به سخن دیگر و در بادی امر، مشخص کردن یک نیرو، با مختصات و کمیت و کیفیت درونی آن. هژمونی اما در بنیاد خود بحثی است در پیوند با دیگر عواملان تغییر اجتماعی. به تعبیر پری اندرسون «معنای آن به طور ضمنی گره خورده با اندیشه‌ی اتحاد، هر اتحادی که اعضایش در اساس با هم برابر باشند، و یکی را برتری دهند تا همه را برای رسیدن به هدفی واحد هدایت کند.»^(۲) تبار و رد پای ایده‌ی هژمونی را البته می‌توان در مانیفست جستجو کرد آن‌جا که می‌گوید: «پرولتاریا باید ابتدا قدرت سیاسی را به کف آورد، خود را به مقام طبقه‌ی ملی [طبقه هدایت‌کننده‌ی ملت (انگلس-۱۸۸۸)] ارتقا دهد و خود به‌مثابه‌ی یک ملت شکل بگیرد، پس هنوز خصلت ملی دارد- اگرچه به هیچ‌وجه نه به معنای بورژوایی آن».^(۳) به طور مشخص هژمونی درونمایه‌ی رابطه‌ی طبقه کارگر با جنبش‌های اجتماعی، نسبت مبارزه علیه استثمار با مبارزه علیه ستم سیاسی- حقوقی را نمودار می‌سازد.

هژمونی بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم از رهگذر دفاع از منافع جنبش‌های اجتماعی دست یافتنی است، بدون دفاع از منافع واقعی این جنبش‌ها سخنی از فرادستی گفتمان سوسیالیستی در بین نیروهای

هم‌سرنوشت با این بلوک، نمی‌تواند در میان باشد. هر جا ظلم و ستمی بر نیرویی روا می‌شود صرف نظر از این که نیروی مورد ستم بهایی‌ها باشند و یا لیبرال‌ها، ناسیونالیست‌ها باشند یا جمهوری‌خواهان مدافع نظم مستقر، بلوک طبقاتی پرولتاریا باید در آنجا حاضر باشد و به آن اعتراض کند و علیه آن دست به نبرد زند. کسانی که این عرصه را وا می‌نهند و آن را بی اهمیت می‌پندارند و به کار «اصلی» خود مشغول‌اند، فراموش می‌کنند که آموزش سیاسی پرولتاریا و ارتقاء آن به مقام طبقه در قلمروی ملی از رهگذر مداخله و دفاع از تحول اجتماعی در کل و تامین منافع عمومی دست‌یافتنی است. کسانی که مشارکت بلوک طبقاتی در این قلمرو را انکار می‌کنند راه هژمونی آن را مفروش نمی‌کنند بلکه مسیر سلطه‌ی پرولتاریا بر دیگران را فراهم می‌کنند که صد البته با مفهوم هژمونی فرق دارد.

دفاع از منافع سایر جنبش‌های اجتماعی اگرچه شرط ضروری تامین هژمونی این بلوک به‌شمار می‌رود، مع‌الوصف بدون ارائه بدیل در قبال بحران مناسبات اجتماعی تحقق‌ناپذیر است. پرسش مرکزی این است که پرولتاریا در مقام پرولتاریا چه راه حلی برای ستم ملی، جنسی و جنسیتی، مذهبی... در پیشگاه مردم ارائه می‌دهد یا با مداخله‌ی فعال خود در طرح راه‌حل برای معضلات جنبش‌های اجتماعی به طور موثر مشارکت می‌کند. ارائه بدیل سنجیده و راهگشا اگرچه به تنهایی مسیر دستیابی به هژمونی را فراهم نمی‌کند مع‌هذا بدون آن این امر ناممکن است. به تعبیر هوشمندانه‌ی گرامشی:

در جوامع «غربی»، تصرف قدرت، بدون این که از قبل هژمونی کسب شده باشد، قابل‌تصور نیست، به بیانی دیگر، بدون تأیید یک نقش مسلط/رهبری در درون بلوکی تاریخی که نه تنها قادر به دفاع از منافع مشترک طبقات خاص باشد، بلکه پاسخی کلی به کل بحران مناسبات اجتماعی دهد، متصور نیست.^(۴) از این رو، دفاع از منافع جنبش‌های اجتماعی یکی از لوازم تامین هژمونی است، اما اگر این دفاع در میدان مبارزه به صورت مبارزات پراکنده، جدا از هم و موردی بدون پیوند جنبش کارگری با خواست‌های عمومی بسیج‌گر سایر جنبش‌ها صورت گیرد محال است هژمونی بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم شکل بگیرد چه رسد به این که نهادی شود.

عروج گفتمان سوسیالیستی و تامین الزامات هژمونی ابداً به صورت خطی و مستقیم پیش نمی‌رود. بدین معنا که نخست پرولتاریایی متشکل با افق روشن شکل می‌گیرد، آنگاه جنبش‌های اجتماعی دیگر یکی پس از دیگری پا می‌گیرند و تکاپوی نیروهای سوسیالیست را در میدان عمل مشاهده می‌کنند. این فرآیند می‌تواند بسی پیچیده و غیرقابل انتظار شکل بگیرد. و نادیده گرفتن خودویژگی‌های این امر می‌تواند به دریافت‌های اقتدارگرایانه از مفهوم هژمونی پا دهد یا دخیل بستن به آموزه‌ی فرقه‌ای خود.

هژمونی طبقه کارگر نمی‌تواند با درک رایج و مالوف همچون حلال همه‌ی مشکلات و همچون نیرویی رهایی‌بخش سایر جنبش‌ها تکوین یابد. امر رهایی‌بخشی‌های اجتماعی غیرپرولتاری از باب نمونه جنبش زنان تنها بدست توانایی خود این جنبش‌ها امکان‌پذیر است. تردیدی نیست که پرولتاریا یک نیروی رهایی‌بخش است و دارای این ظرفیت است که مساله استثمار را از ریشه و اساس حل کند. اما این انتظار و تصور که پرولتاریا می‌تواند به جای فعالیت مستقل این جنبش‌ها پیشگام مبارزه علیه همه‌ی اشکال ستم باشد در سطح نظری با مبارزه جنبش‌های اجتماعی برای خودرهانی و حقوق خود آن‌ها مبیانت دارد، بلکه در سطح تجربه نیز تاکنون از بوته آزمون موفق در نیامده است.

هژمونی طبقه کارگر در بین جنبش‌های اجتماعی را نباید با سیاست ائتلافی یکسان پنداشت. ائتلاف طبقاتی همکاری دو نیروی متفاوت اگر نگویم مخالف بر سر مسایل مشترک است، در حالی که هژمونی از برتری فکری - اخلاقی یک نیرو در بین متحدان سخن می‌گوید. تردیدی نیست که این برتری ابدأ از جنس سیاسی - حقوقی نیست، بلکه تنها به مدد فداکاری بیش‌تر، درایت سیاسی و پیگیری عملی در امر مبارزه‌ی مشترک بدست می‌آید.

تکوین هژمونی بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم از مبارزه یک بُعدی چه در عرصه سیاسی، یا اقتصادی یا نظری حاصل نمی‌شود، بلکه برعکس، فرآورده و محصول مبارزات هم‌هنگام این عرصه‌های نبرد به شمار می‌رود. دستیابی به هژمونی نمی‌تواند عرصه‌ای از عرصه‌های جامعه را به حال خود وانهد. از حوزه‌ی اقتصاد تا سیاست و از آموزش تا قلمرو هنر... باید جولانگاه فعالیت بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم باشد.

تکوین هژمونی، دوام و نهادی شدن آن اگرچه الزاماتی دارد و مولفه‌های آن در این یا آن کشور معین دارای خصلت‌های عام و مشترک است، مع‌هذا راه شکل‌گیری آن از مسیر خاصی می‌گذرد و مهر و نشان آن جامعه معین را در بر دارد. به سخن دیگر، عروج یک نیروی هژمون بدون تأمین برخی عناصر پایه‌ای بنیادی ناممکن است، اما هم‌هنگام بدون پاسخ به مسایل خودویژه‌ی یک کشور معین هم ناشدنی است. به عبارت دیگر تکوین هژمونی یک نیرو در دو کشور از مسیر خاص هر کشور معین می‌گذرد که می‌تواند شباهت‌چندانی به یکدیگر نداشته باشد. فراتر از آن می‌توان گفت آغاز تکوین هژمونی در این یا آن کشور معین در این یا آن عرصه، تخت‌بند شرایط مشخص آن کشور است، به تعبیری «حلقه‌ی مقدم» آن سخت به ویژگی‌های محلی آن جامعه گره خورده است؛ مع‌الوصف آن چه را که نباید فراموش کرد این است که فرایند کسب هژمونی بدون فراروی از یک عرصه به عرصه‌های دیگر در نیمه راه متوقف

می‌شود. البته باید از میزان هژمونی یک نیرو در جامعه تصور روشنی داشت و با نفوذ مطلق در جامعه اشتباه گرفته نشود که امری ناممکن است.

هژمونی بدون کار صبورانه، مداوم و بنیادی در جامعه مدنی دست نیافتنی است. وانگهی بنیاد هژمونی در جامعه مدنی پی ریخته می‌شود و به‌درجه‌ای که در آن نهادی می‌شود به حوزه‌های دیگر از جمله در مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی خود را جلوه‌گر می‌سازد. بی‌اعتنایی به کار سامان‌گرانه و فقدان چیرگی گفتمان چپ در جامعه مدنی امر هژمونی یک نیرو را بی‌معنا می‌کند و به چیزی میان تهی بدل می‌سازد. هژمونی صرفاً از کار توده‌ای در بین طبقه کارگری حاصل نمی‌شود، بلکه علاوه بر آن بر مداخله فعال این طبقه در حل معضلات لایه‌های اجتماعی دیگر از رهگذر همفکری و مشارکت در آگاهی سیاسی-عمومی و از رهگذر آن در تکوین «اراده‌ی ملی-توده‌ای» به دست می‌آید. هژمونی صرفاً با سیاست‌هایی که منافع یک نیروی خاص را تامین کند و فقط در همان چارچوب محصور بماند اصلاً دست یافتنی نیست. از همین‌روست که لنین می‌گوید: «هرچه هم که ما بکوشیم به تضاد طبقاتی، جنبه و خصلت سیاسی بدهیم هرگز قادر نخواهیم بود که آگاهی سیاسی را در طبقه‌ی کارگر با تأیید صرف بر تضاد و درگیری ایجاد کنیم. از این رو که این چارچوب بسیار تنگ و باریک و محدود است. برای ایجاد آگاهی سیاسی میان طبقه‌ی کارگر، باید سوسیال دموکرات‌ها و فعالان آنها همانند نظریه‌پردازان و مبلغان به میان طبقات اجتماعی بروند».^(۵)

کسب قدرت از سوی یک نیروی طبقاتی اگر بدون هژمونی آن نیرو در جامعه پیش از دستیابی به قدرت صورت گیرد اگر نه به طور مطلق، اما به احتمال بسیار زیاد مسیر بوروکراتیزه شدن را می‌پیماید. این نوع کسب قدرت پیامدهایی دربردارد که از مهم‌ترین آن‌ها بی‌اعتمادی بخش‌های قابل توجه مردم به آن نیروی طبقاتی است. و فراتر از آن زمینه‌ی مساعدی برای عروج دشمنان آن فراهم می‌سازد و می‌تواند گامی مهم برای شکست قطعی آن به شمار رود.

گفتیم که هژمونی پرولتاریا بدون مداخله در مبارزه سایر فرودستان قطعا با شکست مواجه می‌شود بگذریم از اینکه اساساً بدون آن نمی‌تواند پا بگیرد. ترکیب خواست‌های ناهمگون و همکاری در مبارزه مشترک ابداً به معنای همسان کردن پرولتاریا با سایر بخش‌های مردم نیست و نباید باشد. پرولتاریا یک نیروی بنیادی در ساختار سرمایه است و هم‌ارز کردن این نیرو با دیگران، یک خطای بنیادی در مبارزه به‌شمار می‌رود. وانگهی کسانی که در این یا آن جنبه تحت ستم قرار دارند الزاماً برای محو بهره‌کشی طبقاتی مبارزه نمی‌کنند. برابری بین زن و مرد، نژادها، ملیت‌ها... بنیاد مناسبات بهره‌کشی را لغو نمی‌کند و تا حد معینی با وجود نظام بهره‌کشی می‌تواند همزیستی داشته باشد. در حالی که برابری اقتصادی کار -

سرمایه ناممکن است و نفی این نابرابری با انحلال این مناسبات بستگی دارد. وانگهی درون مایه‌ی مبارزات زنان برابری با مردان است، رنگین‌پوستان خواهان برابری با سفیدپوستان اند، و ملیت‌های تحت ستم نمی‌خواهند با ملت غالب از حیث سیاسی-حقوقی تمایزی داشته باشند. در حالی که مضمون مبارزه‌ی پرولتاریا نه برابری با سرمایه، بلکه براندازی سلطه بهره‌کشی طبقه مسلط و چیرگی گفتمان آن است. از این رو، این پرولتاریا و انحصارا پرولتاریا است که در این عرصه به نبرد می‌پردازد. محوری بودن نقش پرولتاریا، البته به معنای برقراری روابط نابرابر با نیروی‌های تحت هژمونی پرولتاریا نیست. به‌درجه‌ای که پرولتاریا به اصل برابری وفادار بماند هژمونی آن دموکراتیک و بر بنیاد محکمی قرار می‌گیرد و استوار می‌شود.

هژمونی بدون رسانه یا رسانه‌های عمومی که صدای عمومی فرودستان باشد به دست نمی‌آید. در دوره‌ای که جریان غالب بخش اعظم رسانه‌های صوتی و تصویری را در اختیار دارد، یک نیروی فرودست بدون رقابت با صداهایی که فلسفه وجودیشان مخالفت با تغییر بنیادی جامعه، ترویج ادبیات سازش و مخالفت با روحیه انتقادی-انقلابی است نمی‌تواند به هژمونی نایل آید. سبک کار رسانه‌ی بدیل اما در دنیایی که هر انسانی به جای تدارک واقعی، و «خوردن دود چراغ» برای تبیین مساله با اندک توشه‌ای مقاله می‌نویسد، مصاحبه می‌کند، با همه‌ی توش و توان خود می‌خواهد به سلبریتی بدل شود، نمی‌تواند بر بنیاد کمیت، و تولید انبوه استوار باشد. نمی‌تواند فعالیت خود را اساسا به "پسا واقعه" محدود کند و به تفسیر "وقایع اتفاقیه" منحصر کند. نمی‌تواند ملات خود را از سطح بیرونی واقعیت برگیرد و آن را دوباره به واقعیت تحویل دهد، و در یک فرم و شکل تکراری با مضامین ضدرژیمی به خورد مخاطب دهد. رسانه بدیل، باید ظرفیت‌های تحول را در متن همین شرایط نشان دهد، آن را برجسته کند، و راه‌های گذار از این شرایط را ترسیم کند، و مهر و نشان "دنیایی دیگر" را بر پیشانی خود حک کند. رسانه‌ای که نتواند به مسیر راهپیمایی میدان نبرد روشنایی بخشد به هر چیزی می‌ماند به جز رسانه‌ی بدیل. رسانه نورافکنی است در خدمت سوژه‌ی تحول در مبارزه، و بدین‌سان ابزاری است که از رهگذر آن چشم‌انداز نبرد مشخص می‌شود و راه‌های رسیدن به هدف نشانه‌گذاری می‌شود. رسانه بدیل گاهی چنان اهمیتی می‌یابد که مدافعان نظم موجود حاضرند پلیس ضد شورش را تحویل شما دهند اما رسانه ملی را نه. تیموتی گارتون‌اش مناظره‌ی یکی از رهبران سولیدارینوش لهستان با یکی از مقامات حزب را نقل می‌کند که توجه به آن شاید خالی از لطف نباشد. «کورون [یکی از رهبران همبستگی] گفت، تلویزیون باید "ملی" باشد نه "دولتی" ... یکی از مقامات حزب [کمونیست] در گفتگوی "میزگرد" مطرح کرده بود:

"زومو(پلیس ضدشورش) را به شما می‌دهیم، اما تلویزیون را نه." و بعد کورون گفت حق با او بود، ما هم بیش‌تر تلویزیون را می‌خواهیم».^(۶)

عطف توجه به منطق و الزامات دستیابی به هژمونی یک چیز است و برخورداری از یک پروژه‌ی مشخص در یک جامعه معین برای نایل شدن به یک نیروی هژمونیک چیزی دیگر. در سطح اول ما با مسایل انتزاعی و در سطح دوم ما با مصالح و مواد مشخص، به سخن دیگر با معضلات، نیروها و گرهگاه‌های مشخص سروکار داریم. اولی لازم است اما به هیچ‌رو کافی نیست، و دومی بدون توجه به منطق عام هژمونی فاقد چشم‌انداز یا «فانوس دریایی» است. در اینجا بحث اِدا بر سر خاص بودن هژمونی در این کشور یا آن کشور نیست، بلکه درافکندن طرحی جدید، پروژه‌ی جدید و تاثیرگذاری بر واقعیت‌های عینی در جهت تغییر آن مدنظر است. بنیاد این امر نوآوری، خلاقیت و ساختن امر اجتماعی یا به تعبیر گویای گرامشی «ابتکار تاریخی» است که به هیچ‌رو نمی‌توان آن را به داده‌های عینی موجود فروکاست. از سوی دیگر هژمونی اِدا نمی‌تواند به سادگی به یک پروژه تقلیل یابد. برای تکوین هژمونی ما صرفاً به یک پروژه‌ی سیاسی نیاز نداریم، بلکه به قول سوتیریس^(۷) علاوه بر آن به شرایط و لوازم دیگری در فرایند تاریخی گسترده‌تر احتیاج داریم، فرایندی که در شیوه‌های جمعی مبارزات و مقاومت طبقات فرودست، ابداع و نبوغ جمعی آن‌ها ریشه دارد. برای اینکه یک "پروژه هژمونیک" واقعاً یک ابتکار تاریخی از طبقات فرودست باشد، باید عمیقاً ریشه در شیوه‌های جمعی مبارزات آن‌ها و در تضاد دیالکتیکی شرایط وجودی فرودستان داشته باشد. از این رو، به تعبیر او باید بین درک پروژه همچون امری فنی و مدیریتی با پروژه به‌مثابه‌ی توانایی یک سوژه جمعی برای ارزیابی، پیش‌بینی، سازماندهی و کنترل واقعی یک فرآیند سیاسی تمایز قایل شد.

الزام‌های دستیابی به هژمونی در شرایط مشخص ما

کشور ما تجلی‌گاه انواع ستم و تلاقی‌گاه اشکال متنوعی از سلطه است که مناسبات معینی بین آن‌ها برقرار است. ما نه با ستم طبقاتی یا بهره‌کشی اقتصادی، بلکه علاوه بر آن با ستم جنسی - جنسیتی، ستم ملی، مذهبی، و ستم بر زیست‌بوم و طبیعت... مواجهیم. خطا است هر آینه تصور کنیم که هر یک از این اشکال ستم در قلمروی مستقل بی‌پیوند با شکل‌های دیگر ستم بر محرومان، فرودستان و حذف‌شدگان روا می‌شود. این اشکال ستم تودرتو، در سطوح مختلف بر سوژه‌های تحت سلطه اعمال می‌شود. تلاقی این ستم‌ها البته به معنای آن نیست که این اشکال ستم بر سوژه‌های تحت ستم جامعه به یکسان اعمال می‌شود. به‌عنوان نمونه نابرابری سیاسی - حقوقی اگرچه جوهر ستم بر زنان به‌شمار می‌رود مع‌هذا خطای فاحشی است که بپنداریم همین ستم بر کل زنان به نحو «برابر» اجرا می‌شود، یا

دچار این خبط شویم و ستم طبقاتی بر زنان به‌ویژه لایه‌های فرودست زنان را انکار کنیم و حتی سلطه‌ی بخشی بر بخش دیگر زنان را نادیده بینگاریم.

حضور بدترکیب بهره‌کشی اقتصادی و مناسبات استوار بر سلطه‌ی سیاسی-مذهبی، منبع اصلی تکوین و عروج جنبش‌های اعتراضی است که در دوره‌های زمانی معینی پا می‌گیرند، ارکان رژیم سیاسی مستقر را به لرزه در می‌آورند و با سرکوب لجام‌گسیخته عقب می‌نشینند. حرکات توده‌ای بزرگ اعتراضی هنوز به مرحله تثبیت جنبش‌های اجتماعی فرارنوریده و دوام و قوام چندانی ندارند. با این وصف تکاپو و تلاش‌های روزانه و صبورانه آن‌ها در مقابل سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم اسلامی انکارناپذیر است. یک تصویر کلی از صحنه سیاسی و آرایش نیروها نشان می‌دهد که ما هم اکنون با رشد فزاینده‌ی حرکات اعتراضی بخش‌های وسیعی از مردم روبرو هستیم که از حیث شکل آن دارای مختصات زیر است: این حرکت‌ها با آهنگی شتابان رادیکال‌تر می‌شوند، حتی حرکت‌هایی که کاملاً با مضمون صنفی شروع می‌شوند به واسطه‌ی برخورد رژیم اسلامی ابعاد سیاسی پیدا می‌کنند، این اعتراضات در یک بازه زمانی بسیار نزدیک و با فاصله کم رخ می‌دهند و از جنبه کمی افزایش چشم‌گیری را جلوه‌گر می‌سازند. وانگهی این اعتراضات به یک لایه‌ی خاصی محدود نمی‌شوند و دامنه‌ی آن بخش‌های هرچه وسیع‌تری از مردم را دربرمی‌گیرند. این اعتراضات از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق کشور ما را درنوردیده است. این اعتراضات از حیث سازمانیابی نیز رشد محسوسی را نمودار می‌سازند. کفایت در این باره اعتراضات معلمان یا بازنشستگان یا شورای سازماندهی نفتگران را مورد مشاهده قرار دهیم. اگرچه هنوز ابعاد سازمانیابی حرکات مردمی با تکاپوی مبارزه اعتراضی آن‌ها از یک سو و انبوه بی‌پایان درخواست‌ها متناسب نیست اما تا همین جا گام‌های بزرگی در راستای تامین این حلقه کلیدی برداشته شده است. به طور خلاصه اشباع شدن حرکت‌هایی اعتراضی در سطح واحد تولیدی یا محله‌ی خاص باعث شده است اشکال سازماندهی از سطح واحد و محله فراتر برود و همزمانی اعتراضات در مقیاس بزرگ در دستور کار جنبش قرار بگیرد و سنگرهای جدیدی گشوده شود. این تصویر از مبارزات مردمی از حیث مطالبات، اشکال مبارزه و سطح سازمانیابی کامل نیست هر آینه اگر نتوانیم از روان‌شناسی مردم سخنی بگوییم. تردیدی نیست که جامعه ما جامعه پیچیده، هزار لایه و تودرتو است. بر اثر حاکمیت یک رژیم استوار بر تبعیضی نظام‌یافته و تعرض بر ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، با ناامنی، خشونت، قتل، آدم‌ربایی، تجاوز به عنف، سرقت‌های مسلحانه، چاقوکشی، اعتیاد، ناهنجاری‌های اجتماعی، ابعاد هولناکی پیدا کرده است. اما در کنار این روندهای منفی حرکت‌هایی دیده می‌شوند که معطوف به احقاق حقوق انسانی است و

نمایانگر سوژگی انسان‌های صاحب حق؛ و پدیداری همین جنبه از مبارزات مردم است که امید به فردایی بهتر را نوید می‌دهد.

از این رو هر کوششی برای نایل شدن به هژمونی باید مختصات هم‌اکنون موجود جنبش‌های جاری را در نظر گیرد و از دل آن ظرفیت‌های شکوفا نشده‌ی آن را شناسایی کند و از حالت بالقوه به منصفه ظهور برساند. در نتیجه ارائه تصویر عینی از این جنبش‌ها در سطح مشخص‌تری ضرورتی انکارناپذیر دارد، و بدون این ارزیابی پایمان بر روی زمینی سفت قرار ندارد. پس بگذارید به‌طور بسیار فشرده شمایی از این جنبش‌ها ارائه کنیم:

جنبش کارگری: این جنبش که بنا به سرشت طبقاتی خود از ظرفیت فراتر رفتن از وضع موجود و حتی نظام سرمایه‌داری برخوردار است هم‌اکنون در شرایط بس دشواری به سر می‌برد. این جنبش اما با چنگ و دندان از همه اشکال مبارزه- از طومارنویسی، تحصن، اعتصاب تا راهبندان... سود می‌جوید؛ و اکنون مدتی است که چه از حیث سازمانیابی و چه به لحاظ طرح مطالبات، از شرایط تدافعی که در آن به سر می‌برد دارد گامی فراتر می‌نهد. افزایش تعداد اعتراضات کارخانه‌ای و فراکارخانه‌ای به ویژه در رشته‌هایی نظیر نفت و پتروشیمی، افزایش حرکات حمایتی و به میدان آوردن خانواده‌های کارگری، رشد چشمگیر اعتصابات نسبت با سایر اشکال مبارزاتی، سازماندهی شبکه‌های ارتباطی متناسب با توازن قوا و خنثی کردن اقدامات پلیس سیاسی پیشرفت جنبش کارگری را در چند سال گذشته نمودار می‌سازد. چپ بجای اینکه صرفاً به ستایش حرکات کارگری بپردازد باید به کار اصلی خود یعنی روشنایی انداختن از مسیر مبارزه پیشرو طرحی نو، دقیق و منطبق با شرایط آن برای برون‌رفت از این وضعیت درافکند. من در نوشته قبلی به شماری از طرح‌هایی که می‌تواند به سهم خود به این امر حیاتی مدد رساند، اشاره کردم.^(۸)

جنبش زنان: تا این جا یکی از هوشمندترین جنبش‌هایی بوده است که منطلق پیشروی و عقب‌نشینی در شرایط تسلط ارتجاع را هضم و جذب کرده و در عمل به‌کار بسته است. این جنبش در استفاده از امکانات موجود، از شکاف‌ها و منفذهای قانونی به خوبی بهره برده است. به علاوه این جنبش در استفاده از تجربیات جنبش زنان سایر کشورها و بومی کردن آن‌ها از خود مهارت ارزنده‌ای نشان داده است. اما به نظر می‌رسد که فعالیت بخش‌های قابل توجهی از این جنبش در میان لایه‌های محدودی از زنان اقشار متوسط محصور مانده، و مبارزه در کادر قانونی را ایده‌آلیزه می‌کند. این جنبش بدون پیوند با زنان اعماق جامعه نمی‌تواند هیچ یک از دستاوردهای خود را نهادی سازد، چه رسد به این که به قلمروهای جدیدی پیشروی کند. پیوند مبارزه و سازمان‌یابی برای خواست‌های ویژه‌ی زنان کارگر و زحمتکش با خواست‌های عام برای همه زنان، آن حلقه‌ی کلیدی است که می‌تواند جنبش زنان را از محدوده

محافظه کارانه‌ی کنونی خود خارج کند. در این میان زنان کارگر می‌توانند نقش کلیدی در تحقق این امر ایفا کنند. زنان کارگر هم از استثمار نظم سرمایه در عذاب اند و هم از پدرسالاری. این دو، انگیزه‌ی مضاعفی در آنان برای نابودی این ستم‌ها فراهم می‌سازد.

مبارزه‌ی ملیت‌های ساکن ایران: مبارزه اتنیک‌های ساکن ایران یکی از جنبش‌هایی است که از ظرفیت موثری در تضعیف قدرت مرکزی برخوردار است. برآستی سرنگونی جمهوری اسلامی بدون جنبش‌های ملیت‌های ساکن ایران، اگر نگوئیم ناممکن، سخت دشوار به نظر می‌رسد. رژیم اسلامی به سبب سیاست‌های به غایت ارتجاعی تضعیف هویت ملی - که آمیزه‌ای از ستم‌های مذهبی - فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را بر مردمان نواحی ملی تحمیل کرده است - جنبش ملیت‌های ساکن ایران را بر پرتگاه یک دو راهی قرار داده است. در فقدان یک جنبش مردمی و مترقی سراسری که پرچم دفاع از حق تعیین سرنوشت را در اهتزاز نگه دارد و در شرایط عروج ناسیونالیسم قومی - سرزمینی، خطر درگیری و جنگ داخلی نه تنها امری بالقوه، بلکه هر آن می‌تواند به یک خطر بالفعل تبدیل گردد. راه دیگر کمک به فرارویدن هویت ملی بر پایه‌ی برابری سیاسی استوار بر حقوق شهروندی کامل با عنایت بر حفظ، گسترش و ارتقاء هویت فرهنگی و برپایی یک اتحاد داوطلبانه است، هویتی که تمایز بین ملیت‌ها را نمایندگی نمی‌کند، بلکه در عین حفظ هویت ملی - فرهنگی بر همبستگی بین ملیت‌ها تاکید می‌ورزد. بنابراین چپ باید با دفاع قاطع و کامل از حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها، دفاع از توازن منطقی تمرکز و عدم تمرکز قدرت، فدرالیسم متناسب با ساختار چندملیتی ایران، حق آموزش به زبان مادری و البته در جهت تضعیف گرایش ناسیونالیسم قومی تلاش ورزد. و درکی جدید از مفهوم ملت (ملت مدنی) را صورت‌بندی کند و منطق پیشروی جنبش‌های ملی آتی را تشریح کند و گام‌های عملی آن را برشمارد.

جنبش تهیدستان شهری: اگر جنبش کارگری می‌تواند بنیاد نظام سیاسی و اجتماعی مستقر را درهم شکند و اگر جنبش ملیت‌های ساکن ایران از نیروی موثری در تضعیف قدرت مرکزی برخوردار است، جنبش تهیدستان شهری را باید نیروی ضربت در انقلاب ایران قلمداد کرد. اگر در مقطع انقلاب ۵۷ تهیدستان شهری را حاشیه‌نشینان کنده‌شده از روستاها تشکیل می‌دادند با گذشت بیش از چهار دهه از تسلط نظام سرمایه‌داری اسلامی در ایران بخش بزرگی از شهرنشینان مرکز نشین در اثر سیاست‌های فلاکت‌بار اقتصادی و اجتماعی این بار از مرکز به حاشیه رانده شده و در شهرک‌های اطراف شهرهای بزرگ اسکان گزیده‌اند. کافیسست به گزارش زیر که به بازه زمانی حد فاصل فروردین ماه ۱۳۹۷ تا مهر ماه ۱۳۹۹ تحت عنوان مهاجرت تدریجی حدود ۲۰۰ هزار خانوار از تهران به شهرهای اقماری^(۹) می‌پردازد توجه کنیم که با احتساب بُعد خانوار ۳/۳ جمعیتی معادل ۶۶۰ هزار نفر را دربرمی‌گیرد. این نیرو با از

دست دادن موقعیت اجتماعی خود می‌تواند در تقابل با سیاست‌های ارتجاع مذهبی حاکم قرار گرفته و ماده انفجاری تحولات آینده را تشکیل دهد.

جنبش جوانان: این جنبش در حال حاضر به طور روزانه و تن به تن در برابر فرهنگ واپس‌گرایانه و تاریک‌اندیشانه رژیم اسلامی به نبرد مدنی برای دفاع از زندگی عرفی می‌پردازد. جمهوری اسلامی نسبت به سبک زندگی این جوانان برخلاف رژیم شاه بی تفاوت نیست، بلکه به سبب خصلت توتالیتر خود ناگزیر است شیوهی زندگی آن‌ها را بر مدار ایدئولوژی‌اش سازمان دهد. از این رو به طور مستمر به حریم جوانان یورش می‌برد و آن‌ها را علیه خود می‌شوراند. خطاست اگر این جنبش را به عنصر و خصلت فرهنگی آن محدود کنیم، و سویی اقتصادی - اجتماعی این نبرد را نادیده بگیریم. بخش قابل توجهی از جوانان کشورمان دارای تحصیلات عالی اما بیکار، بی‌آینده و بدون چشم‌انداز روشن اند. همین شرایط وخامت‌بار است که می‌تواند دستمایه مناسبی برای پیوند این بخش از جوانان با جنبش کارگری فراهم سازد و ظرفیت آن را افزایش دهد و از نیروی نهفته آن خود را غنی سازد. چپ باید با این جنبش درآمیزد و با برنامه‌ی رایج و عمومی لیبرالی درون آن به چالش برخیزد و برتری افق‌های معطوف به آزادی و دموکراسی پیگیر سوسیالیستی را در برابر گفتمان آن‌ها نشان دهد.

جامعه ایران در شرایط کنونی صرفاً با تکاپوی اولیه‌ی این جنبش‌ها مواجه نیست، بلکه جنبش‌های دیگری هم‌خانواده با همین جنبش‌ها نظیر معلمان که در صحنه مبارزه می‌درخشند و می‌توانند نقش مهم و موثری در مفصل‌بندی این جنبش‌ها ایفا کنند یا بخش بازنشستگان که ساختارهای ارتباطی قابل توجهی دارند یا جنبش‌های اجتماعی ولو در سطح ابتدایی، جنینی، نظیر دفاع از محیط زیست، دانشجویی... با درون‌مایه‌های خاص خود در ابعاد معینی به فعالیت مشغول‌اند و از این ظرفیت برخوردارند که رشد و گسترش یابند و یا با این جنبش‌ها درهم آمیزند. هر یک از این جنبش‌ها از گوهر و مختصات معینی برخوردار است که آن را از دیگری جدا می‌کند و مرزهای هویت آن را مشخص می‌سازد.

پای‌گیری، قوام و تداوم فعالیت جنبش‌های اجتماعی در ایران، نه از طریق توسل به کرامات رژیم اسلامی یا اصلاح آن محقق می‌شود، و نه با منتظر ماندن برای "رخداد"ی سعد در آسمان بی‌ابر که ضربتی و ناگهانی به زایش جنبش‌های اجتماعی بیانجامد. تنها در پرتو کار صبورانه، پیگیر و در عین حال خلاقانه است که می‌توان به تکوین جنبش‌های اجتماعی در کشور ما یاری رساند، و بقا و دوام آن را تضمین کرد. نادیده‌گرفتن ویژگی‌های خاص فعالیت سازمان‌گرا در ایران، هزینه‌های بالایی را به فعالان این جنبش‌ها تحمیل می‌کند، و ادامه‌کاری آن‌ها را ناممکن می‌سازد. از این رو کشف قانون‌مندی‌های مبارزه با یک رژیم شبه توتالیتر مذهبی، در پرتو تجربه‌های عام و بهره‌گیری از خزانه مبارزاتی مردم در سایر

رژیم‌های استبدادی، و انطباق خلاقانه آن‌ها در محل کار و زیست‌سوزه‌های اجتماعی آن وظیفه‌ای اساسی است که سازمان‌گران این جنبش‌ها در تعامل با روشنفکران چپ به گونه‌ای مشارکتی می‌توانند و باید به پیش ببرند. در نتیجه انسداد ظاهری شرایط جاری، به معنای بن‌بست خط مشی سیاسی منطبق بر اوضاع کنونی نباید تلقی شود. یا به سخن دیگر در هیچ شرایط سیاسی، بن‌بست سیاسی ذاتی وجود ندارد که نتوان منطق فعالیت منطبق با آن را کشف کرد و به کار بست.

پرسش کلیدی بحث حاضر اما این است که هژمونی طبقه کارگر براستی چگونه می‌تواند بدون درک و دریافت درست از مبارزه علیه بهره‌کشی و استثمار از یکسو، و نبرد با همه‌ی اشکال ستم و سلطه‌ی سیاسی از دیگر سو محقق شود؟

پاسخ به این پرسش بدون دریافتی روشن از الف- رابطه مبارزه برای دموکراسی با پیکار برای سوسیالیسم ب- مفصل‌بندی میان جنبش‌ها و پروژه‌ی مشخص برای دستیابی به هژمونی ناممکن است. پس بگذارید از محور نخست شروع کنیم:

الف- مبارزه برای سوسیالیسم تحت هیچ شرایطی و تحت هیچ سفسطه و بهانه‌ای نباید تعطیل شود، اما برای جلوگیری از کژدیسی سوسیالیسم و گسست از نوعی سوسیالیسم که نابرابری‌های غیرطبقاتی را ناچیز می‌انگارد راهی جز مبارزه برای دموکراسی وجود ندارد. اهمیت پیکار برای دموکراسی هم از رابطه‌ی جدایی‌ناپذیر آن با سوسیالیسم برمی‌خیزد، و هم از حیث مسیری که گذار به سوسیالیسم را مفروش می‌کند.^(۱۰)

ب- برخلاف تصور پست‌مارکسیست‌ها که مدعی‌اند مارکسیسم صرفاً بر تضاد طبقاتی پای می‌فشارد و نسبت به سایر اشکال سلطه اهمیت‌ی قایل نیست، مارکسیسم در مبارزه علیه نابرابری و ستم صرفاً از تضاد کار-سرمایه از دل شیوه‌ی تولید حرکت نمی‌کند، بلکه علاوه بر آن مختصات شکل‌بندی اقتصادی اجتماعی جامعه را در نظر می‌گیرد. به دیگر سخن، تمرکز چپ صرفاً بر شیوه‌ی تولید مسلط نیست، بلکه افزون بر آن خرده نظام‌های دیگر را در کنار شیوه‌ی تولید مسلط در کلیت شکل‌بندی اجتماعی مورد توجه قرار داده و به درجه‌ای که هر کدام همچون مانعی در راستای تامین منافع مردم به طور عام و طبقه کارگر به‌طور ویژه نقش ایفا می‌کند جزیی از وظایف انقلاب شمرده و در دستور کار خود قرار می‌دهد. به قول مارتا هارنکر «شیوه تولید به موضوعی انتزاعی، به یک کلیت اجتماعی خالص و "ایده‌آل" اطلاق می‌شود» و در این سطح از تحلیل هنوز نمی‌تواند کل تضادهای درون یک جامعه‌ی مشخص را نمودار سازد. افزون بر این، در عالم واقعیت به سختی می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آن یک‌دست، از یک جنس و در انطباق کامل با یکدیگر باشند. همزمانی پدیده‌های

ناپهنگام امری شناخته شده است و تنها اذهان ساده و عامیانه می‌تواند از درنظر گرفتن این ظرافت‌ها و پیچیدگی‌ها طفره برود. جامعه ایران یک نمونه‌ی چشم‌گیر از تلاقی تضادها، پیچیدگی‌ها و مناسبات تودرتو است که فروکاستن آن به یک مولفه ولو بنیادی و از حیث سیاسی تعیین‌کننده یک رهیافت سنجیده و منطبق با شرایط مشخص ما نیست.

ج- از این رو، مبارزه برای سوسیالیسم از پیکار برای دموکراسی علیه همه اشکال ستم، نه تنها آسیب نمی‌بیند بلکه تحت شرایط آن هرچه بیش‌تر شکوفا می‌شود. خطای فاحشی است که بپنداریم دموکراسی، رقیب سوسیالیسم است، دست بر قضا هرچه مطالبات دموکراتیک در یک جامعه معین از دستور کار آن جامعه خارج شود مبارزه برای سوسیالیسم بی‌واسطه‌تر، مستقیم‌تر و آشکارتر می‌شود. در کشور ما به دلیل ویژگی اسلامی رژیم همچون مانع سیاسی جلوی پای پیشروی جنبش عمل می‌کند، از این رو، خواست‌های بنیادین دموکراسی از جمله جدایی دین از دولت، جمهوری یا آزادی‌های سیاسی در خدمت مبارزه برای سوسیالیسم عمل می‌کند. وانگهی به دست گرفتن پرچم این نوع مبارزه صرفاً علیه رژیم اسلامی نیست، بلکه علاوه بر آن می‌تواند به سهم خود زیر پای رقیب سیاسی ما نظیر سلطنت‌طلبان یا مجاهدین را خالی کند. در نتیجه، از حیث مفهومی تمایز بین این دو نبرد، ادا نباید به معنای انکار رابطه‌ی آن دو درک شود. پیکار برای سوسیالیسم از متن پیکار برای دموکراسی سر بر می‌آورد، هر راهی دیگری به جهنم می‌انجامد.

در باب مفصل‌بندی میان جنبش‌ها و پروژه‌ی مشخص برای دستیابی به هژمونی پرسش کلیدی این است کدام نیرو و حلقه‌ی پیونددهنده می‌تواند در راستای تحقق این هدف بکوشد و حول چه پروژه‌ای می‌توان به آن دست یافت. ادعای مقاله حاضر این است که یکی از این نیروها که جایگاه استراتژیک در ساختار جامعه ما دارد جنبش طبقه کارگر است که از توان و ظرفیت مفصل‌بندی این مبارزات برخوردار است و می‌تواند و باید برای نایل شدن به هژمونی از عهده‌ی این وظیفه بنیادین برآید. این طبقه به‌واسطه‌ی قرار گرفتن زیر استثمار مستقیم طبقه‌ی مسلط، به مدد جایگاه تولیدکننده‌ی جمعی خود، و ظرفیت از کار انداختن چرخه‌ی تولید؛ و درافکندن شیوه‌ی تولید بدیل به‌قول دانیل سینگر نقش محوری دارد.^(۱۱) اما بین واقعیت کنونی موجود طبقه و تجلی بالقوه‌گی‌های آن فاصله چشمگیری وجود دارد. از جمله در درون جنبش کارگری نابرابری‌های سیاسی- فرهنگی معینی عمل می‌کند که به سهم خود مانع پای‌گیری طبقه‌ای یک‌دست و همگن با منافع طبقاتی مشترک می‌شود. از این رو برای این که جنبش کارگری به یک جنبش طبقاتی و به یک طبقه‌ی عام بدل شود، باید بر سلسله مراتب درونی خود فایق

آید. و دقیقا همین مطالبات معین و مبارزه علیه نابرابری در درون طبقه است که امکان اتصال جنبش کارگری با سایر جنبش‌های اجتماعی را فراهم می‌کند.

باید توجه داشته باشیم که کارگران تنها با هویت طبقاتی‌شان تعیین نمی‌یابند، بلکه علاوه بر آن با هویت‌های دیگری از جمله جنسیت، ملیت و هویت‌های دیگری از این دست نیز مشخص می‌شوند. بی‌اعتنایی به سرکوب این هویت‌ها و عدم اتخاذ تدابیر سنجیده در قبال آن‌ها به سازماندهی طبقه کمکی نمی‌کند، برعکس، این شکاف‌ها به سهم خود می‌تواند هم‌چون محملی در خدمت سودهای دیگری قرار گیرد. به‌علاوه، اعمال ستم در قلمروی معین، اعمال ستم در حوزه‌ی دیگر را تقویت می‌کند و به‌نوبه‌ی خود از آن تغذیه می‌کند. به‌طور مشخص‌تر، ستم جنسی به ستم ملی مدد می‌رساند و این دومی ستم جنسی را محکم و سخت‌تر می‌سازد. در نتیجه رهایی از یک شکل ستم بدون رهایی از همه اشکال ستم چیزی ابتر و ناقص است. رهایی به طور واقعی نمی‌تواند یک رهایی فراگیر و کامل نباشد. بر بنیاد این امر، تکوین اراده واحد طبقه از مسیر طرح انتزاعی منافع عام طبقه دست‌یافتنی نیست، بلکه از مسیر تامین منافع لایه‌های درون طبقه بدست آمدنی است. این اراده واحد با تامین منافع آن‌ها نه با انکارشان شکل می‌گیرد. هر چند نمی‌توان با تامین منافع ویژه‌ی لایه‌های آن هم به تنهایی به این هدف نایل آمد. بنابراین سیاست الغای تبعیض‌های گوناگون از سیاست الغای استثمار جدایی‌ناپذیر است و تصور طبقه‌ی کارگر یکپارچه همچون صخره‌ای که از هیچ تفرقه و منفذی برخوردار نیست دخیلی به تجربه‌ی زیسته‌ی واقعی آن‌ها ندارد.

به‌عنوان نمونه، زنان کارگر اگر چه خواست‌های مشخصی علیه نظام بهره‌کشی دارند اما می‌توانند حلقه پیوندی باشند با سایر زنانی که در نفی ستم جنسی و نظام تبعیض جنسیتی منافع مشترک دارند. زنان کارگر هیچ نفعی در بقا و دوام نظام پدرسالاری-مردسالاری ندارند، چون همین نظام است که کاملا در خدمت بهره‌کشی قرار دارد و ستم بر زنان کارگر را حتی در عرصه نظام اقتصادی سرمایه‌دارانه تشدید می‌کند. همین استدلال برای کارگران ملیت‌های ساکن کشورمان صادق است. زنان و مردان کارگر کرد، آذری، بلوچ، ترکمن، عرب از نابرابری سیاسی-حقوقی، از نابرابری در زمینه آموزش، از تقسیم تبعیض‌آلود امکانات اقتصادی کشور نفعی نمی‌برند، بلکه برعکس از خلال این نابرابری‌ها در معرض هر چه بیش‌تر استثمار طبقاتی قرار می‌گیرند و بخشی از بی‌حقوق‌ترین لایه طبقه کارگر به‌شمار می‌روند. به‌علاوه، زنان و مردان فرودست طبقه کارگر از تخریب طبیعت بیش از هر لایه‌ی اجتماعی دیگر در عذابند. آن‌ها ساکن محلات فقیرنشین اند، از آب غیربهداشتی می‌نوشند، در معرض بیماری‌های مسری اند، از هوای آلوده تنفس می‌کنند، فاقد فاضلاب استاندارد اند و «کودکان در آن غرق می‌شوند»^(۱۲) و از همه بیش‌تر از

تخریب محیط زیست آسیب می‌بینند. از این منظر آن‌ها منافع بی‌واسطه‌ای در حفظ زیست بوم ما و یک رابطه دوستانه با طبیعت دارند.

همان‌گونه که در بالا ملاحظه کردیم همه‌ی گروه‌بندی‌های بالا از رهگذر سلطه مناسبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی استوار بر استثمار و سلطه‌ی سیاسی-مذهبی حاکم بر جامعه، «درد مشترک» و یک رشته مطالبات عام و منافع جمعی دارند که می‌تواند به مفصل‌بندی آن‌ها یاری رساند. تلاش برای پی‌ریزی مبانی پایه‌ای دموکراسی آن حلقه مشترکی است که این جنبش‌ها می‌توانند بر سر آن توافق کنند زیرا بدون دموکراسی هیچ‌یک از خواست‌های مشخص این جنبش‌ها نهادینه نمی‌شود. این که این جنبش‌ها در چه نهادی، در چه مرحله از توازن قوای سیاسی در شرایط استبدادی ایران می‌توانند آن را پی‌ریزی کنند در میدان عمل سیاسی مشخص می‌شود.^(۱۳) به سخن دیگر منطق دستیابی به هژمونی را باید از مراحل عملی رسیدن به آن از یکدیگر متمایز کرد. اولی از جنس نظری است و دومی در میدان نبرد دست‌یافتنی است. آنچه از هم‌اکنون روشن است این است که آن نیرویی که در همه‌ی این جنبش‌ها پایه‌ی اجتماعی معینی دارد و می‌تواند همچون حلقه‌ی اتصال بین آنها عمل کند طبقه کارگر است. افزون بر این، جنبش کارگری برای دستیابی به هژمونی باید از مبارزات این جنبش‌ها حمایت کند به استحکام و پیشروی آن یاری رساند و حول پلاتفرم مورد توافق و مشترک این نیروها تلاش کند. و از دل همین مبارزه برای دموکراسی است که گذار به سوسیالیسم بستر مساعدی پیدا می‌کند و نبرد برای سوسیالیسم هرچه بیش‌تر شکوفا می‌شود. و به درجه‌ای که نیروهای مدافع سوسیالیسم تقویت شوند دموکراسی از پشتوانه‌ی مستحکمی برخوردار خواهد شد. این امر حیاتی تحقق نمی‌یابد مگر اینکه به استقلال این جنبش‌ها احترام گذاشته شود و همزمان بدون اینکه رژیم اسلامی از تیررس این جنبش‌ها خارج شود با درک‌ها و گرایش‌های محدودکننده منافع واقعی درونی همین جنبش‌ها مرزبندی روشنی صورت گیرد. تنظیم این دو عرصه در پیکار واقعی یکی از سخت‌ترین چالش‌هایی است که فرمول آسانی برای حل آن وجود ندارد.

نبرد هژمونیک با مخالفان سیاسی ما

برای این که استراتژی مفصل‌بندی جنبش‌های توده‌ای و محاصره سیاسی رژیم اسلامی برای درهم شکستن ساختارهای استبداد سیاسی و نظام بهره‌کشی مسلط موفق شود، چپ باید با استراتژی‌های ضددموکراتیک نیروهای مخالف رژیم اسلامی هم‌زمان مبارزه و مقابله کند. وظیفه اصلی در مبارزه با رژیم، وظیفه بنیادی برای خود چپ و وظیفه عمده در پیکار با دشمن هر کدام منطق و الزامات خاصی دارد که باید در جای خود با آن مواجه شد.

۱- وظیفه اساسی چپ کمک به سازماندهی استشارشدگان، فرودستان و همکاری با کسانی است که علیه ستم جنسی، ملی، و تخریب محیط زیست... مبارزه می‌کنند.

۲- از نظر سیاسی کمک به مبارزه هم اکنون موجود که آماج اصلی آن را باید نظام مستقر تشکیل دهد.

۳- از حیث نظری بازسازی سیمای یک چپ جدید را سرلوحه کار خود قرار دهند و با روایت‌های غیردموکراتیک از سوسیالیسم مرزبندی قاطع داشته باشد.

۴- بازسازی چهره‌ی جدیدی از چپ بدون مواجهه و دست و پنجه نرم کردن با مهم‌ترین مسایل مردم و ارائه بدیل، ناممکن است. چپ نیاز دارد برای مسایلی نظیر اقتصاد، سیاست، بهداشت، آموزش، فرهنگ طرح‌های مشخص‌تر و دستورکارهای عملی‌تری ارائه کند، نسبت به اهداف برنامه‌ای که تدوین کرده است.

۵- مبارزه با نظام سیاسی موجود بدون نبرد بر سر هژمونی با رویکردهای ارتجاعی که به نحوی از آن‌ها بازسازی نظم موجود را هدف قرار می‌دهند فعالیتی است ابتر و بدون آینده و حتی در مواقعی آب به آسیاب رویکردهای ارتجاعی می‌ریزد. از این رو تدوین برنامه مشخص مبارزاتی برای جریان‌های ارتجاعی امری بسیار حیاتی است.

۶- مبارزه با سلطنت باید یک مبارزه همه‌جانبه باشد و نمی‌تواند به یک مولفه محدود شود. از این رو ما به یک سیاستی نیاز داریم که

الف- به نقد سیاسی و عملی جریان سلطنت به عملکردها، افشای درونمایه اصلی پلاتفرم‌ها و رفتار هم اکنون موجود سلطنت معطوف باشد. دفاع جریان سلطنت از نئولیبرالیسم، تغییر رژیم از بالا، رفتار غیردموکراتیک آن‌ها با مخالفان سیاسی خود و مصادره کردن مبارزات مردم بنام خود، فیگور بناپارتیستی نیم پهلوی به مدد مانور بین جمهوری و سلطنت که می‌تواند خاک در چشم مخالفان خود بپاشد، و تغذیه و سوءاستفاده از نیاز واقعی مبارزات متحدانه مردم به مدد مقدم بودن مبارزه با رژیم از رهگذر سیاست همه با هم مخالفان... دستمایه‌های مناسبی برای افشای ذات جریان سلطنت فراهم می‌کند.

ب- در کنار آن روشنگری از بیلان پنجاه ساله سلطنت باید محور دیگر فعالیت چپ قرار گیرد.

ج- سرانجام از فضیلت جمهوری در قبال سلطنت دفاع کند و غیردموکراتیک بودن این نهاد را برملا کند. هر طرفدار جمهوری لزوماً کمونیست و چپ نیست، اما هیچ کمونیستی نمی‌تواند طرفدار جمهوری نباشد گو اینکه تحت هیچ شرایطی نباید صرفاً به یک خواست دموکراتیک اکتفا کند. ترویج مبارزات جمهوری خواهانه در انقلابات پیشین علیه سلطنت وظیفه مهمی است که نباید نادیده گرفته شود از این رو، در شرایطی که نوستالژی در بخش‌هایی از مردم به امری واقعی تبدیل شده با افشاگری صرف از

گذشته نمی‌توان در نبرد با این جریان موفق شد، تنها از طریق برتری معنوی و کسب اعتبار اجتماعی در دل پیکارهای جاری در عرصه‌های یادشده می‌توان زمینه‌های نفوذ فکری آن‌ها را مسدود کرد. وانگهی نقد اصلی نمی‌تواند بر خود شکل سلطنت متمرکز شود بلکه اساساً باید به درونمایه و محتوای سیاسی اجتماعی نظامی که سلطنت روپوش آن به‌شمار می‌رود معطوف شود. به تعبیر مارکس «دموکراسی، کل و محتوا است. سلطنت، قرار است فقط یک شکل باشد و البته شکلی که محتوا را تحریف می‌کند».^(۱۴)

د-محورهای مبارزه علیه سلطنت باید در قبال سایر جریانات ارتجاعی دیگر نیز بکار بسته شود تا به یک سیاست موفق تبدیل گردد. به‌ویژه افشای ماهیت ارتجاعی جریان محور مقاومت که در دور اخیر در دانشگاه‌ها، در برخی از واحدهای کارگری و در میان معلمان فعال شده‌اند به امری مبرم تبدیل شده است. مبارزه با این جریان به نوعی دنباله مبارزه با نظم مستقر است و در تنظیم اولویت‌های مبارزه جایگاه ویژه‌ای دارد. افشای سفسطه‌های مبارزه ارتجاعی ضدامپریالیستی جریان‌های اسلامی در ایران و منطقه، روشنگری در باب مرزهای تمایز آن با مبارزه ترقی‌خواهانه اردوی چپ و مدافع دموکراسی با سرمایه‌داری در این میان وظیفه‌ای است تخطی‌ناپذیر. اگرچه این سطح از فعالیت امری ضروری و تعطیل‌ناپذیر است مع‌هذا بدون کار عملی، تشکیلاتی در سازمانیابی توده‌ای در میان فرودستان همواره تاثیر مادی مشخصی بر جای نمی‌گذارد. نباید فراموش کرد که ما اساساً به مدد کار اثباتی خود نیرو می‌گیریم تا افشای مخالفان ما. اما تردیدی نیست که مبارزه برای هژمونی پرولتاریا بدون نبرد با مخالفان بر سر هژمونی ناممکن است و پیوند وثیقی با آن دارد.

جامعه ما در آستانه تحولات سرنوشت‌سازی قرار گرفته است ما در شرایطی بسر می‌بریم که حاکمیت از بازتولید نظام انباشت سرمایه ناتوان است و با بحران‌آفرینی مداوم کارکرد عادی سیستم را تخریب می‌کند. و تحریم‌های کمرشکن از یک سو، و اختلال در صدور نفت همچون منبع تغذیه‌ی مالی آن از دیگر سو، شرایط زیست محیطی نظام را نیز دچار اختلال جدی کرده است. وانگهی گسترش فساد در سازوگرهای این نظام و پیاده کردن مداوم موثلفان آن از ریل قطار «انقلاب اسلامی» (آخرین آن‌ها خاندان لاریجانی‌ها و بخش‌هایی از محافظه‌کاران سنتی) پایه‌های رژیم را هر چه بیش‌تر لاغر کرده است. اصفهان اگر نگوییم مهم‌ترین پایگاه رژیم دست‌کم جزء اصلی‌ترین آن‌ها به شمار می‌رفت. نقش اصفهان در انقلاب ایران بسان نقشی است که پتروگراد در انقلاب اکتبر ایفا کرده بود. و درست همین شهر حالا دست به شورش زده است که بیانگر از دست دادن مشروعیت ایدئولوژیک در میان بخش قابل توجهی از پایگاه خود نظام محسوب می‌شود. اکنون یگانه ابزاری که حاکمیت در اختیار دارد ابزار سرکوب است که اگرچه بسیار هم قدرتمند و نسبتاً کارآمد است، مع‌هذا دیر یا زود مشاهده ریزش در ارکان آن

نمی‌تواند دور از انتظار باشد. هنگامی که در ابعاد میلیونی توده‌ی بی‌لبخند برخیزد آن‌ها «مثل برف آب خواهند شد».^(۱۵) موش کور تاریخ در اعماق دارد بسوی همایندی عوامل ساختاری یا ابر بحران بزرگ حرکت می‌کند، توفان بزرگ در راه است. می‌ماند عوامل تصادفی و پیشایندی که می‌تواند بر اثر یک حادثه غیرمترقبه نظیر برگزاری ده شب شعر در انستیتو گوته یا توهین رشیدی مطلق به خمینی در سال ۵۶ در ایران یا در سایر کشورها از جمله بیمارشدن یانوش کادار در نمونه‌ی مجارستان،^(۱۶) آتش به خرمن جمهوری اسلامی بیفکند.

سخن آخر اینکه برای کمک به دستیابی طبقه کارگر به هژمونی، چپ نیز باید تصور روشنی از منطق پیکار علیه استبداد دینی و برای دموکراسی داشته باشد و به الزام‌های این مبارزه پاسخی در خور دهد. و به پاگیری جنبشی فراگیر و نیرومند در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی یاری رساند و هم‌هنگام با تمام نیرو و توان فکری و امکان‌های عملی خود به تشریح منطق سازمانیابی توده‌ای طبقه در نبرد طبقاتی اردوی کار علیه مناسبات مسلط بهره‌کشی بکوشد، وظیفه‌ای که تحت هیچ شرایطی به سبب سرشت طبقاتی چپ، نباید تحت‌الشعاع وظایف دیگر آن قرار گیرد. وانگهی برای گسست کامل از سوسیالیسم روسی، و بازسازی سیمای یک چپ عمیقاً دموکراتیک، ضد سرمایه‌داری، فمینیست و طرفدار محیط زیست تلاش کند. و چهره‌ی جدیدی از چپ انقلابی و پیکارگر راه سوسیالیسم ارائه کند. تردیدی نیست در نبرد علیه نظام سرمایه‌داری جنبش کارگری نقش بی‌همتایی ایفا می‌کند و جنبش‌های دیگر در مبارزه علیه سایر اشکال ستم و سلطه انگیزه و منافع ویژه‌ای دارند. اما برای نایل شدن به هژمونی و برای ایجاد پیوند با این جنبش‌ها هیچ نیرویی نباید آرا و استراتژی خود را بر دیگری تحمیل کند. رابطه این جنبش‌ها باید برابر و بر مبنای تنظیم مشترک طرح‌ها، و راه‌کارهای مبارزه استوار باشد، و فرهنگ جدیدی از مبادله‌ی آرا و منطق مباحثه را به نمایش بگذارد. برای نایل شدن به این هدف خود چپ باید بیش از هر چیز و پیش از هر چیز به تجدید آرایش بنیان‌های سیاسی فکری خود دست بزند، و از حیث نظری خوانش جدیدی از حزب هژمونیک یا به قول میشل لووی حزب نوع جدید^(۱۷) ارائه کند و به لحاظ عملی برای تحقق آن بکوشد، و مرزهای خود را با احزابی که تشنه دستیابی به قدرت سیاسی اند و با گرایشاتی که سیاست منهای حزب را تئوریزه می‌کنند ترسیم کند.

تا آنجایی که به وظایف چپ در تکوین هژمونی طبقه کارگر برمی‌گردد باید از یک سو، در این امر مشارکت و همفکری کند، و از دیگر سو، سودای رهبری را یکسر در این باره در رویکرد خود تغییر دهد. چپ نه چنین توانی دارد و نه این که از حیث اصولی باید به چنین کاری دست زند. ستم‌دیدگان باید به دست خود رها شوند و فلسفه‌ی وجودی چپ نیز جز کمک به این هدف چیزی دیگری نیست. اتحاد و

مفصل‌بندی بین جنبش‌ها از کانال رهبران عملی خود جنبش‌ها امکان‌پذیر است و نیازی به حزب سیاسی خاصی ندارد. یک حزب سیاسی چپ شاید بتواند در میان طبقه کارگر نفوذ قابل ملاحظه‌ای به دست آورد، اما دیگر جنبش‌های اجتماعی از چه رو باید آن را به‌عنوان «مرکز هماهنگی» یا نماینده خود بپذیرند؟ نقش حزب چپ معطوف به سوسیالیسم تهیه آتش است و می‌کوشد از مسیر راهپیمایی جنبش‌ها تصور روشنی ارائه کند و به سهم خود در حرکت آگاهانه جنبش‌ها سهمی ادا نماید. این وظیفه‌ای است سترگ، از این رو درایت و توانایی خاصی می‌طلبد که در شرایط حاضر حکم کیمیا دارد و بعید به نظر می‌رسد در چشم‌انداز کوتاه مدت بر اثر خونریزی‌های شدید ناشی از اعدام بهترین فرزندان این آب و خاک از سوی دو رژیم پهلوی و اسلامی و انشعابات پی در پی و بیماری فرقه‌گرایی مزمن و نهادی‌شده در این رابطه بتواند سهمی ادا کند. اگر چپ نتواند پیش از «طوفان بزرگ» تمهیدات این امر را فراهم سازد و اگر جنبش‌های اجتماعی نتوانند پیش از سرنگونی این رژیم به سنگربندی توده‌ای دست زنند و نهادهای اقتدار توده‌ای را برپا سازند و اگر این خرافه میان‌تهی و این خیال‌واهی را بپذیرند که انقلاب خود امر رهبری را حل می‌کند و شرایط سیاسی و زمینه عینی عروج گفتمان چپ را مهیا می‌کند، نقدا دارند از وظیفه خود دست می‌کشند و هویت خود را بی‌معنا می‌سازند.

منابع:

[۱] مراد از بلوک طبقاتی شامل کارگران، بخش اعظم کارکنان آموزش، بهداشت، کشاورزان فقیر، لایه پایین خرده‌بورژوازی و حاشیه‌نشینان که به نحوی از انحاء در الغای بهره‌کشی با پرولتاریا منافع مشترکی دارند. ترسیم مرزهای تمایز این لایه‌ها و اینکه از منظر جامعه‌شناسی این گروه‌بندی‌های اجتماعی هر یک چگونه تعیین می‌یابند اگرچه از اهمیت خاص خود برخوردار است در این بحث ضرورت ندارد. نقطه عزیمت این متن پرداخت موضوع از حیث سیاسی است و از این زاویه به مساله نزدیک می‌شود.

[۲] ه. مثل هژمونی، پری اندرسون، شاپور اعتماد، ص ۱۳.

[۳] مانیفست حزب کمونیست، کارل مارکس و فردریک انگلس، شهاب برهان، ص ۳۳.

[۴] معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی، پری اندرسون، شاپور اعتماد، نشر طرح نو.

[۵] هژمونی، روبرت بوکوک، ترجمه‌ی بهزاد باغی دوسا، کاوه عباسی، ص ۴۸.

[۶] انقلاب‌های ۱۹۸۹ به روایت عینی، تیموتی گارتون‌اش، ترجمه فرزانه سالمی، ص ۲۸. احسان محمد حسنی مدیرعامل موسسه اوج درباره‌ی اهمیت این قوه در نزاع بین بالایی‌ها بر سر کنترل رسانه «ملی» در ایران نیز می‌نویسد: «اگر من و تو زبانم لال در اتاق جنگ دشمن قرار داشتیم، نفوذ و اثرگذاری در سازمان انرژی اتمی و روند رسیدن دانشمندان ایران به اورانیوم غنی شده برایمان مهم‌تر و راهبردی‌تر بود، یا نفوذ به یگانه قلب عظیم رسانه‌ای انقلاب در

نبرد افکار و یا ... «بالا تر»؟». نزاع در دالان‌های بیت رهبری — یک پیروزی جدید برای حکومت پنهان مجتبی خامنه‌ای؟ علی رسولی، رادیو زمانه.

[۷] بلوک تاریخی هم‌چون مفهومی راه‌بردی، پ. سوتیریس، ترجمه‌ی به‌رنگ نجمی، نقد اقتصاد سیاسی.

[۸] بحران سیاسی جاری و استراتژی برون رفت از آن، از همین قلم.

[۹] «مهاجرت تدریجی حدود ۲۰۰ هزار خانوار از تهران به شهرهای اقماری»، میلاد محبی، سایت میدان.

[۱۰] امیرحسین محمدی فرد در مقاله‌ای ذیل عنوان «پوپولیسم؛ بی‌راهه‌ای در جنبش کارگری» بر روی نکات با ارزشی تاکید کرده است. او به درستی مبارزه برای سوسیالیسم را از ظرفیت طبقه کارگر استنتاج می‌کند و هر نوع مخدوش کردن مرز این طبقه با سیر افشار جامعه به ویژه خرده‌بورژوازی را مردود اعلام می‌کند. به سخن دیگر در روایت او پوپولیسم اساساً چیزی جز تسری ظرفیت پرولتاریا به طبقات دیگر نیست و یک جریان مدافع سوسیالیسم تحت هیچ شرایطی نباید مبارزه طبقاتی، لغو کار مزدی و سلطه طبقاتی را با کارهای عمومی نظیر «بی‌راهه‌های چپ پوپولیست در بسته‌بندی‌های بورژوازی «دمکراسی» و استقلال و «دخالش بشر دوستانه» و کمپین‌های حقوق بشری»، مخدوش سازد و انرژی خود را در این عرصه‌ها به هرز برد. تا آنجا که امیر حسین به تعریف پوپولیسم می‌پردازد و ظرفیت اخص جنبش کارگری را در پیکار برای سوسیالیسم برمی‌شمارد نمی‌توان با آن موافق نبود و تاکیداتی است که مدافعان سوسیالیسم همیشه باید بر روی آن تاکید کنند. اما منحصر کردن وظیفه جنبش کارگری به مساله با اهمیت اما خاص جنبش کارگری حرف صائبی نیست. هم ردیف قرار دادن پیکار برای دموکراسی با پروژه‌های دست راستی دخالت بشردوستانه سخن دقیقی نیست. البته در اینجا امیر حسین به بسته‌بندی‌های بورژوازی دموکراسی حمله می‌کند که تا حدودی حرفش قابل فهم و درست است اما تقلیل دادن مبارزه برای دموکراسی به روایت بورژوازی و در روایت‌های بدتر از آن همسانی بین این دو و بی توجهی به اهمیت مبارزه برای دموکراسی در یک کشور استبدادی و انکار آن قابل فهم نیست و متأسفانه در این نوشته جایی برای آن در نظر گرفته نشده است. به طور مشخص‌تر در کشور ما مبارزه برای برابری زن و مرد، برابری سیاسی حقوقی ملیت‌های ساکن ایران، جدایی دین و هر نوع ایدئولوژی از دولت که بنا به ذات خود هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارند و می‌توانند حتی در یک جامعه نرمال بورژوازی متحقق شوند آیا به جنبش کارگری دخیل ندارد؟ به خاطر این که از جنس مبارزه طبقاتی نیستند؟

[۱۱] هزاره کدام کس، دانیل سینگر، مترجم علی اکبر معصومی، صفحات ۳۹۶ تا ۳۹۷.

[۱۲] از فیس بوک اعظم بهرامی.

[۱۳] حامد سعیدی از زاویه مکان مبارزه در تکوین هژمونی طبقاتی به مساله نزدیک می‌شود و به درستی اشاره می‌کند که «خیابان قلمرو تقاطع وسیع‌ترین خواست و مطالبات کارگران، زنان، معلمان، اقلیت‌های اتنیک و ملی، کودکان کار و اکثریت مردم تنگدست است؛ نقطه تلاقی تحركات اجتماعی و کنشگری جنبش‌های پیشرو و رادیکال است؛ جایی که سازماندهی، اتحاد و همبستگی توده‌ای تجلی می‌یابد، جوانه می‌زند و قد می‌کشد». خیابان، ساحت سیاست‌ورزی رادیکال و کسب هژمونی طبقاتی، حامد سعیدی.

[۱۴] نقد فلسفه حق هگل، کارل مارکس، مترجمان محمود عبادیان، حسین قاضی مرادی.

[۱۵] مذاکرات فرماندهان ارتش، مثل برف آب خواهیم شد، نشر نی.

[۱۶] بیماری رهبر حزب و جانشینی کارولی گروس به جای او در کنفرانس حزب به‌زعم تیموتی گارتون‌اش همچون علامت راهنما در «انقلاب‌ها»ی ۱۹۸۹ بود.

[۱۷] حزب نوع جدید، میشل لووی، ترجمه‌ی آزاده ریاحی، نقد اقتصاد سیاسی.